

علامه طباطبایی بیش از اینکه نوصدرایی باشد، نویسنوی است

ابعاد علمی علامه طباطبایی در گفتگو با علیرضا قائمی‌نیا

سید حسین امامی

علامه طباطبایی یکی از بزرگترین فیلسوفان پس از ملاصدرا در جهان اسلام است که در علوم مختلف اسلامی صاحب نظر بوده است. ایشان کتابهای مختلفی هم دارند که بسیار معتبر و اثرگذارند. مهمترین کار ایشان نگارش تفسیر المیزان است که بزرگترین تفسیر قرآن در دوره معاصر است. علاوه بر این علامه طباطبایی به خاطر نوآوری‌هایی که در فلسفه داشته به عنوان نوصدرایی مشهور است. در گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علیرضا قائمی‌نیا، سردبیر فصلنامه ذهن، استاد حوزه و دانشگاه و نویسنده کتابهای بیولوژی نص، معنائشناسی شناختی قرآن و استعاره‌های مفهومی قرآن به بررسی شخصیت علمی علامه طباطبایی پرداختیم که اکنون از نظر شما می‌گذرد.

***آقای دکتر! در ابتدا می‌خواهیم نگاهی کلی به شخصیت علمی علامه طباطبایی بیاندازید، از نظر شما**

مهمترین ویژگی علمی ایشان چیست؟

مرحوم علامه طباطبایی از معدود متفکران تاریخ اسلامی است که می‌توان ایشان را در ردیف بسیاری

از اندیشمندان بزرگ جهان اسلام قرار داد؛ هم می‌توان ایشان را در ردیف فلاسفه بزرگ و

شخصیت‌هایی مثل ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا قرار داد و هم در ردیف مفسران بزرگ قرآن

کریم.

مهمترین ویژگی که در شخصیت علمی ایشان برجسته است، جامعیت خاصی است که نسبت به معارف اسلامی دارند، گویا تمام جریان‌های مهم در تفکر اسلامی که در طول تاریخ رشد کرده اند؛ عرفان، فلسفه، تفسیر، فقه، اصول و ... به یک معنا در ایشان جمع شده است. وقتی با تفسیر ایشان روبرو می‌شوید با دایرةالمعارف بزرگی مواجه می‌شوید که اطلاعات و مدخلهائی که در آن وجود دارد به نحو مناسبی با آیات قرآن ارتباط پیدا می‌کند. ندای اصلی که مرحوم طباطبائی در آغاز تفسیرشان دارند این است که به یک معنا ما باید به خود قرآن بازگردیم.

***المیزان به عنوان مهمترین اثر علامه طباطبائی دارای چه ویژگیهایی است. کار علامه در تفسیر**

قرآن، سابقه تاریخی هم داشته است؟

در طول تاریخ جریان‌های بسیاری تلاش کرده اند تا قرآن را تفسیر کنند، فلاسفه از منظر فلسفه یا متکلمین از منظر کلام و عرفا از منظر عرفان وارد آن شوند، ولی بسیاری از این تحلیل‌ها و تفسیرهایی که بیان می‌شود به یک معنا تحمیل بوده است. به تعبیر مرحوم علامه طباطبائی، باید به خود قرآن بازگردیم و آیات قرآن را با خود قرآن تفسیر کنیم. این کار روش جدیدی است، در طول تاریخ بسیاری از قرآن پژوهان اشاره کرده اند که قرآن را باید با خودش تفسیر کرد، اما اینکه این موضوع مقابل جریان فکری قرار گیرد مانند تفسیرهای کلامی یا فلسفی و عرفانی، کار جدیدی است که علامه طباطبائی انجام داد و تلاش کرد آیات قرآن را به کمک آیات دیگری تفسیر کند. این نظریه اصلی است که ایشان دارد ولی در لابه لای بحث‌های مختلف ایشان می‌بینیم که موارد روایی و مباحث

فلسفی و اجتماعی علمی و غیره مطرح می‌شود و این ویژگی و حُسن خاصی را به تفسیر المیزان داده است که جامعیت خاصی دارد. نگاه خاصی که علامه طباطبایی به بسیاری از مفاهیم و مقولات دنیای مدرن دارد و نگاهی که به اجتماع دارد به اینکه نقش عقل بشر در جامعه چیست و چه ادراکاتی در عقل بشر وجود دارد و رابطه این ادراکات با دین و فطرت چیست و نسبت علم و دین چیست؟ برخی از مسائل جدید در حوزه علم و دین مانند داروین‌یسم و همین طور برخی از ادعاهایی که در نجوم جدید می‌بینیم اینها به تفصیل در المیزان مطرح شده که مطالعه آن جذابیت خاصی دارد.

این طرح علامه طباطبایی، در تفسیر گرانسنگ المیزان است که می‌توان گفت طرح جدیدی هم هست. به دلیل تلفیقی که در المیزان با آن مواجه می‌شویم می‌توان گفت: هنوز با وجود اینکه بیش از ۵۰ سال از عمر این تفسیر می‌گذرد، جایگزین و بدیلی پیدا نکرده است. دلیل این امر هم این است که تلفیق جذابی صورت گرفته است، البته میان دو مقام نسبت به تفسیر المیزان فرق می‌گذارم؛ یکی از لحاظ نظری که علامه طباطبایی در مقام تبیین نظریه خود، چه نظریه‌ای را ارائه می‌دهد؟ یکی در مقام عمل که واقعا چه کاری را انجام داده است؟ یعنی چه مقدار به آن نظریه وفادار بوده است؟ از لحاظ مقام نظری که ایشان همان تفسیر قرآن با قرآن را مطرح می‌کند اما در مقام عمل می‌بینیم تفسیر قرآن با قرآن صرفا آغاز کار علامه بوده است و ایشان به قول نشانه‌شناسان روش بینامتنی را دنبال می‌کند، یعنی بعد از اینکه آیات را با آیات تفسیر می‌کند دلالت‌های آیات را در فضاهای مختلف علمی، فلسفی و غیره دنبال می‌کند آنهایی که ضرورت‌شان را احساس می‌کند. اصطلاحا امروزه به این کار، فهم بینامتنی اطلاق می‌شود و تفسیر المیزان در مقام عمل، تفسیر بینامتنی است و متن قرآن را در فضای

متون دیگر مثل فلسفه، متن کلام و متن علم دلالت‌هایش قرائت می‌کند و آنجا دنبال می‌کند. این نکته

مهمی است و تفسیر قرآن با قرآن در تفسیر المیزان شروع کار است، اما در ادامه شما می‌بینید

بحث‌های فراوان دیگری مطرح می‌شود که در اصل حوزه تفسیر قرآن با قرآن خیلی فراتر می‌رود.

این کار، نوآوری است که ایشان انجام داده و تلاش می‌کند تا پاسخ بسیاری از پرسش‌های جدید را از

قرآن به دست بیاورند و متن قرآن را در فضای آن پرسش‌ها قرار داده و پاسخ را دریافت کنند.

***حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی رستم نژاد، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی (ع) العالمية و معاون**

آموزش حوزه علمیه قم در مصاحبه‌ای قبلاً گفته بود، المیزان ناظر به المنار است و علامه طباطبایی

سعی کرده شبهاتی که در المنار مطرح می‌شود را به شکلی جواب دهند، در اواخر وقتی المنار لاغر

و نحیف می‌شود المیزان هم این طور می‌شود. رشید رضا از شاگردان شیخ محمد عبده در المنار،

القائات و مطالبی دارد و معمولاً به شیعه می‌تازد، البته تفسیر آنها کامل نبوده و بنابراین تا زمانی که

این شبهات بوده بخش المیزانی که به این شبهات پاسخ می‌دهد فربه‌تر از بقیه المیزان است، چون

المنار، کامل نبوده علامه طباطبایی در مقابل شبهه نداشته که با آنها بجنگد و در واقع با آنها ستیز

علمی کند.

مرحوم علامه طباطبایی با برخی از تفاسیر سروکار داشته و این در المیزان مشهود است، مثلاً با

المنار سروکار دارد و خیلی جاها نیز ناظر است و نقدهایی را انجام می‌دهد، مانند تفسیر کبیر و

تفسیرهای دیگر. اما از برخی تفاسیر مطلع نبوده است مثلاً تفسیر التحریر اصلاً به ایران نیامده بوده و

یک تفسیر معاصر بوده است که قطعا در آن مباحث جدید فراوانی است ولی عده ای از تفاسیر را دیده و ناظر به آنها مطالبی دارد، به نظر من این کار دامنگیر همه تفاسیر است و همه تفاسیر به یک معنا متأثر از فضای فکری و دوره ای هستند که مطرح شده اند. حالا چه نقد و تحلیل می‌کنند و یا متناسب با آنها مباحثی را مطرح می‌کنند. این یکی از مباحث کلی است، یکی از دلایل اینکه قرآن باید مرتب تفسیر شود، همین امر است. در واقع چون به صورت مرتب و پیوسته فضای فکری عوض می‌شود، تفاسیری جدیدی مطرح می‌شوند و در نقد آنها تفاسیر دیگری نیز نوشته می‌شود.

اگر مرحوم علامه طباطبایی امروز در قید حیات بودند قطعا مباحث تفسیر المیزان امروزی دهها برابر تفسیر المیزان موجود می‌بود. ایشان تلاش می‌کرد مباحثی که در فضای روشنفکری مطرح است و مباحثی که در دنیای عرب مطرح است و ... را پاسخ دهد. این یک امر طبیعی در فضای تفسیر است.

***تا چه حد ظهور و بروز و کاربرد روایات را در المیزان قوی می‌دانید و آن وجه تفسیر روایی**

المیزان و حتی توانایی و احاطه علامه بر روایات مغفول شده است؟

راجع به مباحث روایی تفسیر المیزان بحث‌های فراوانی مطرح است، چند نکته را در این باره عرض می‌کنم؛ یکی اینکه از لحاظ ساختار بحث روایی در این تفسیر واقعا مرحوم علامه ابداعاتی دارد و بعد از هر بحثی تلاش می‌کند تا بحث روایی را هم مطرح کند و علاوه بر این تنها مقید به بحث روایی شیعی نیست و از برخی کتب تفاسیر روایی اهل سنت هم استفاده می‌کند. از عبدالمنصور سیوطی به

تفصیل استفاده می کند، یا نقد می کند یا در تأیید تفسیر می آورد و با روایات شیعی دلالت هایشان را مقایسه می کند و اینها جزو نوآوری های اوست.

بله، حتی برخی به ناحق ایشان را متهم می کردند که چرا از تفاسیر روایی اهل سنت استفاده کرده است؟!

در فضای بینامتنی باید دلالت متن های روایت اهل سنت را هم دید یا آنها را نقد و یا تا جایی که ممکن است از آنها استفاده کرد. نکته دیگری که در مباحث روایی علامه طباطبایی به چشم می آید بازگشت بیشتر مباحث روایی ایشان، این امر باعث می شود که بسیاری از روایاتی که در فضای کتب حدیث شیعه مطرح می شود را بر می گرداند به جریان تطبیق، اصطلاحی که خود علامه از روایات گرفته است که در واقع اینها بر روایت تطبیق می دهند و تلاش می کنند مصداق کامل آیه را بگویند تطبیق و مواردی را که تطبیق می شود را بگویند یا معنای باطنی که شاید بتوانیم بگوئیم ۹۰ درصد روایاتی که در تفسیر المیزان بحث شده به این بر می گردد که جای نقد دارد و شاید بتوان گفت که نقطه آسیب پذیر مباحث روایی تفسیر المیزان این باشد که روایات نقش معناشناختی گسترده ای ندارند.

نمی خواهم نگاه اهل حدیث یا اخباریون را تأیید کنم و بگویم قرآن بدون روایات ظاهرش حجت نیست.

این حرف نادرستی است و از آن طرف هم طبیعی است که قرآن برای تفکر اسلامی کافی نیست و

گرچه متن مهم و ضروری است، ولی روایات را هم نباید نادیده گرفت.

*پس نقش اصلی روایات در معماری تفکر اسلامی چیست؟ آیا روایات نسبت به آیات صرفاً جر یا تطبیق هستند و معانی باطنی را می‌گویند و یا نقش‌های معناشناختی بسیار گسترده‌ای را دارند. در بسیاری از موارد ما وقتی به روایات رجوع نمی‌کنیم معطل می‌شویم که از آیه چه برداشتی کنیم و در صدد بیان چه نکته‌ای است؟

از این منظر به نظر می‌آید که تفسیر المیزان قابل بحث است و بحث روایی بیشتر نقش حاشیه‌ای دارد و در صدد تبیین مصداق کامل و جر و تطبیق و معانی باطنی است. این تحلیل مرحوم علامه باعث شد تا بسیاری از علما در حوزه‌های مشهد به مرحوم علامه حمله کردند و نسبت‌های ناروایی به ایشان دادند. از این نکته هم نباید بگذریم که نظر می‌رسد چنین نگاهی به روایات تفسیری به مشکل دارد و این مشکل فقط مختص به علامه طباطبایی نیست بلکه مشکل متفکران مسلمان در طول تاریخ تا به امروز است که تا به امروز هنوز تکلیف‌شان را با کتب روایات و احادیث نتوانسته‌اند با نگاه علمی دقیق مشخص کنند و جایگاه آنها را نسبت به قرآن تعیین کنند.

تفسیر المیزان تلاش می‌کند قدمی فراتر برود و این‌ها را در تحلیل آیات فرامی‌خواند و نسبت‌سنجی می‌کند. علامه در این راه قدمی را برداشته است و باید در این حوزه مقدار بیشتری مذاقه صورت گیرد تا مشخص شود نسبت آیات به روایات چیست؟

*در همان روش تفسیر قرآن با قرآن، از یک آیه شاید چند فهم از قرآن وجود داشته باشد این که کدام انتخاب شود به چه عواملی بستگی دارد و علامه در انتخاب چه چیزهایی را رعایت کرد؟

علامه طباطبایی از قواعد زبان عربی و از اصول عقلی کمک گرفته است. این طور نیست که آیه به آیه در کنار هم خوانده شوند، خیلی از اصول در آنجا پنهان است و من در کتاب‌هایم آورده‌ام مواردی را که گاهی حتی ضمیر ناخودآگاه علامه به خیلی از بحث‌های فلسفی جهت می‌دهد به دلالت‌های آیات. برخی موارد این طور نیست و طبیعی است علامه از تمام اطلاعاتی که دارد به نحو مناسبی تلاش کرده تا استفاده کند مانند اطلاعات فلسفی و کلامی. برخی جاها می‌بینید آیات دلالت‌های مختلفی دارد و ما تعدادی از این دلالت‌ها را می‌توانیم حذف کنیم تعداد دیگری به صورت احتمالات باقی می‌ماند. در تفسیر المیزان می‌بینید علامه احتمالات مختلف را اشاره می‌کند. این طبیعی است که در کار تفسیر فقط نباید یک دلالت را مشخص کنید. در برخی موارد مفسر فقط می‌تواند محدوده دلالت‌ها و برداشت‌ها را تنگ‌تر کند و بگوید چند دلالت درست است.

***اگر بخواهیم از المیزان عبور کنیم و چند کتاب را در بعد فلسفی علامه نگاهی کنیم چند تا از مهمترین کتاب‌های ایشان اصول فلسفه و روش رئالیسم و بدایه و نهایه است، بر روی اهمیت بدایه و نهایه خیلی تاکید دارند با اینکه بسیار موجز و مختصر است. درباره اهمیت این کتابها و بعد فلسفی علامه حتی در المیزان اگر نکاتی دارید، بفرمائید؟**

کتاب‌های فلسفی علامه در واقع سه دسته هستند که یا مکتوبات است، یک دسته تحلیل‌ها و شرح‌هایی است که ایشان دارد و تعلیقات یا تلخیص‌هایی دارند مثلاً تعلیقاتی را که ایشان به اسفار دارد و یا برهان شفا و یا بحث‌های دیگر را می‌بینید خلاصه کرده است، البته طبیعی است که ایشان لابه‌لای این کتابها

نوآوری‌هایی را هم دارد، ولی هدف اولی شرح و یا تلخیص یک اثر و مطلبی بوده است. دسته دوم آثاری است که بدایه و نهایه عمده آنهاست که به اعتقاد من اینها نوعی به روز کردن فلسفه اسلامی است. اگر بدایه و نهایه را اگر مقایسه کنید با خود اسفار و کتاب‌های دیگر می بینید زواید این کتاب‌ها حذف شده اند، مثلاً بحث فلکیات را نمی بینید چون برای عصر جدید دیگر این موارد ضرورت ندارد. نگاه کلاسیک که به طبیعیات وجود ندارد، فلسفه اسلامی متقن و به روز شده ارائه می شود و البته نظرات علامه هم لایه لای این بحث‌ها وجود دارد.

به اعتقاد من اصول فلسفه و روش رئالیسم، کتاب کاملاً متفاوتی است، گویا علامه در فضای فیلسوفان معاصر سیر می کند و اصلاً بحث این نیست که یک دوره فلسفه اسلامی بگوید. در فلسفه معاصر غرب از بحث معرفتی شروع می شود و از ادراکات انسان آغاز می شود و مرحوم علامه هم به پیروی از آن سبک، اصول فلسفه و روش رئالیسم را با تأثیری که از فلسفه اسلامی گرفته است به عنوان یک فلسفه مطرح می کند. اینکه بر رئالیسم تأکید می کند خیلی جالب است، گویا امروزه هم در مواجهه با مارکسیسم مورد بحث است. مرحوم علامه متوجه شده بوده که هر فلسفه و هر جریان فلسفی که بخواهد با تفکر دینی مخالفت کند به یک معنا دچار ضد رئالیسم می شود و شما در مقابل آن باید از رئالیسم دفاع کنید. در واقع مبنای فلسفی، تفکر دینی است لذا عنوان کتابش را اصول فلسفه و روش رئالیسم می گذارد و خودش هم قرائت جدیدی را از اصول فلسفه و روش رئالیسم ارائه می دهد، برخلاف فلاسفه غرب و فلاسفه مسلمان، لایه ای را هم برای اعتباریات در آنجا و یا قابلیت اعتباری باز می کند اما به نظرم ابعاد پنهان فلسفه مرحوم علامه طباطبایی هنوز مورد بحث قرار نگرفته است.

*آیا علامه را می توان یک نوصدرایی دانست؟ در اینکه آیا کلمه نوصدرایی داریم یا نه خیلی بحث

شده است، شما هم قضاوت خودتان در این باره را بفرمائید؟

من علامه را بیش از اینکه نوصدرایی بدانم، نومشایی می دانم. این اصطلاحات باید تعریف شوند و ممکن است شما نوصدرایی را طوری معنا کنید که منطبق بر نومشایی هم شود، البته اگر نویسنوی بگوئیم بسیار بهتر است. مرحوم علامه به بسیار از اصول فلسفه صدرایی اعتقاد دارد، مثلا فرض کنید اصالت وجود و امثال اینها اما روشی که مرحوم علامه دارد با روشی که صدر المتألهین دارد با هم تفاوت دارد. علامه این طور نیست که بگوید باید شهود، وحی و عقل با آن سطحی که صدرا در کتاب هایش آورده است جمع کنیم. روش علامه طباطبایی روش سینوی است و اصالت را به برهان می دهد و قائل است که برهان باید تفکر فلسفی را مدیریت کند.

علامه جلساتی داشته اند که شعر و آیه را کنار می گذاشتند و بحث کاملا فلسفی ارائه می کردند. باید در فضای فلسفه این گونه بود، اما کتاب های صدر المتألهین را که می بینید همه اینها با هم ترکیب شده است آیه می آید، فلسفه و شهود می آید. از لحاظ روش جای شک و شبهه نیست که علامه طباطبایی نویسنایی هستند و روش برهانی را بازسازی می کنند و معتقدند که روش فلسفه همان است، اما از لحاظ اصول و نظریات فلسفی، بسیاری از کلیات صدر المتألهین را می پذیرد البته علامه در برخی از موارد انتقادهای ظریفی هم دارد، مثلا در جلد ۵ تفسیر المیزان ایشان بحث مفصلی را مطرح کرده است راجع به اینکه آیا عقل را می توان با ظاهر کتاب جمع کرد یا نه؟ ایشان می گوید در طول تاریخ جریانات بسیاری در

عالم اسلام پیدا شده که تلاش کرده‌اند عقل را با نقل و یا ظاهر آیات جمع کنند. اشاره به جریان‌های کلام و عرفان می‌کنند و دست آخر به فلسفه ملاصدرا می‌رسند و به حکمت متعالیه اشاره می‌کنند و می‌گویند این آخرین دستاورد فلسفی در عالم اسلام است که به نظر می‌رسد هنوز نتوانسته رویه هماهنگی عقل و نقل را حل کند، یعنی نتوانسته عقل با ظاهر کتاب چگونه همخوان و هماهنگ می‌شود را حل کند. چنین نکات ظریفی را مرحوم علامه در آثار مختلف خود دارد. به نظر می‌رسد علامه در رساله الولایة به دنبال پایه‌گذاری عرفان خاصی است که عرفان قرآنی و روایی است و متفاوت است با آنچه که تا آن روز در جاهای دیگر می‌بینیم.

*** شما گفتید اگر علامه هم اکنون در قید حیات بودند میزان حجیم‌تر و قوی‌تر می‌شد، آقای جوادی آملی چقدر توانسته این مسیر را طی کند و فاصله‌ای که بین قرآن و پاسخگویی به مسائل وجود دارد را حل کند؟**

خداوند آیت الله جوادی آملی را حفظ کند، ما در حدی نیستیم که درباره کارشان نظر دهیم، کار علامه با کار ایشان متفاوت است. اولاً مرحوم علامه همه کارهایش را تعطیل کرد و نشست و نوشت و از قید زندگی گذشت. همان طور که می‌دانید در سخت‌ترین شرایط زندگی کرد و تا آخرین روزهای عمرش هم گرسنه بود با این همه، کار شبانه روزی کرد. این فرق می‌کند با اینکه استاد بزرگی مانند جوادی آملی سالهاست تدریس می‌کنند و سخنانش تبدیل به تفسیر می‌شود.

نکته دیگر اینکه تسنیم بیشتر شرح المیزان است اگرچه خود آقای جوادی آملی هم نوآوری هایی دارد که در واقع نسبت به خیلی از بحث ها طبیعی است ولی در عمل برخی جاها ایشان اشاره کرده که این شرح تفسیر المیزان است. ورود و خروج شخصیت هایی مثل شهید مطهری و علامه طباطبایی خیلی متفاوت است با سبکی که آقای جوادی دارند. من بیشتر سبک علامه و آقای مطهری را می پذیرم تا سبک آیت الله جوادی آملی را زیرا به نظرم این سبک امروزه جواب نمی دهد. به این شکل وارد بحث های جدید شدن پاسخگوی مسائل نیست. علامه در فضای بحث ها قرار می گرفتند و خیلی همدلی و همراهی داشتند و به منابع شدیداً رجوع می کردند، به روایت های شفاهی زیاد اهمیت نمی دادند و خودشان صیاد مسائل بودند. تفسیر تسنیم، تفسیر متأثر است و خیلی از مباحثی که در المیزان مطرح شده را جواب می دهد.

بحث خاتمیت و وحی در جامعه ما اولین بار توسط مطهری مطرح شد و کتاب های اقبال لاهوری را مطرح کرد و نقدهایی را گفت. در جامعه بعد از انقلاب فهمید که روشنفکرانی آمده اند که حوزوی نبودند و تفکر سنتی نداشتند به نقد و بررسی اندیشه های آنها برخاست. علامه طباطبایی و شهید مطهری پیشتر تفکر بودند، این تفاوت اساسی علامه طباطبایی با تمام شاگردانش جز مرحوم مطهری دارند. علامه کارش این بود که به نوشته ها رجوع می کرد. از قم به تهران می رفت و در جلسات افرادی که فلسفه غرب خوانده بودند شرکت می کرد تا مطلب به دست بیاورد و در فضای فکری آنها قرار گیرد و تلاش بسیار گسترده ای را انجام می داد. همه این ها اساتید بزرگ ما هستند و تلاش های زیادی کرده اند و نوآوری های زیادی داشته اند.

*بسیاری از تطبیقاتی که امروزه به حکمت متعالیه می شود یا استفاده ای که در فضای علوم انسانی

می شود، با نگاهی که علامه به حکمت متعالیه می شود، چه تفاوتها و شباهتهایی دارد؟

علامه طباطبایی فیلسوف بود، فلسفه کار اصلی ایشان بود. فلسفه تفکر خاصی در اندیشه است،

مخصوصا آنجایی که شکل هستی‌شناسی پیدا می‌کند. وقتی مباحث فلسفی مطرح می‌شد مرحوم علامه

برخورد ایدئولوژیک با فلسفه نمی‌کرد، فیلسوف به معنای واقعی کلمه بود، یعنی کار اصلی ایشان

اندیشیدن بود. فلسفه‌خوان با فلسفه‌دان یا فیلسوف فرق دارد. فیلسوف با دیگر اندیشمندان متفاوت است.

امروزه مشاهده می‌کنیم به صورت افراطی و به شکل ایدئولوژیک از فلسفه اسلامی در حوزه های

مختلف استفاده می‌شود که ممکن است این کارها برای بعضی‌ها خوشایند باشد، مثلا می‌گویند حکمت

متعالیه را به سینما بردیم یا حکمت متعالیه را به جامعه‌شناسی بردیم، شاید این کار به مذاق بعضی‌ها

خوش بیاید، عنوان این بحث‌ها هم جالب است، عنوان متعالیه را به موضوعی می‌افزایند و ... ، ولی

اینها در درازمدت به ضرر حکمت متعالیه و فلسفه اسلامی خواهد شد. در این امر شک نکنید، چون

فلسفه هر چه باشد فلسفه است. نتیجه فلسفه، علم نیست، مرحوم علامه طباطبایی هر کدام از اینها را در

جای خودش می‌گذاشت و چنین ادعاهای افراطی که امروزه برخی از دوستان ما مطرح می‌کنند،

نداشت. در عین حال علوم انسانی اسلامی کاملا مطلب درستی است، البته اسلامی بودن باید معنا شود،

اسلامی بودن به این نیست که تفکر فلسفی را در همه جا غلبه بدهید، جایی که علم را به فلسفه

برگردانید و همه چیز فلسفی شود. این کارها برای بازارگرایی خیلی خوب است که این عناوین به کار

گرفته شود، اما همان طور که عرض کردم در درازمدت قطعاً به ضرر تفکر اسلامی خواهد بود.

قطعا فلسفه باید در جایگاه خودش قرار داشته باشد، به معنای واقعی، فلسفه باشد و تفکر فلسفی را هدایت کند. به همان میزانی که فلسفه می‌تواند در علم حضور داشته باشد، حکمت متعالیه هم ممکن است آنجایی که می‌تواند اثر گذار باشد حضور داشته باشد، ولی همان طور که عرض کردم مرحوم علامه طباطبایی فلسفه را در مواجهه با فلسفه به کار برد. بسیاری از ایده‌های فلسفی که نادرست می‌دانستند را نقد کردند، حتی در تفسیر المیزان در بسیاری از جاها که بحث علمی از علوم روز مطرح می‌شود، می‌بینید که فضا دیگر فضای فلسفه نیست. اینکه نگاه علامه طباطبایی را به علوم انسانی مطرح کنید هر چه باشد نگاه مرحوم علامه طباطبایی این نیست که اسلامی شدن علم به این است که اصول و مبانی حکمت متعالیه را به علوم انسانی تزریق کنید، صرفا با این کار هیچ علم انسانی اسلامی تحقق پیدا نمی‌کند، علاوه بر اینکه اصلا خلط مقولی صورت می‌گیرد، آن علم و این فلسفه است. فلسفه تنها می‌تواند چارچوبهای کلی علم را تعیین کند.